فهرست

[اصول/ تعدیه حکم 2](#_Toc89078169)

[عوامل تعدیه حکم 2](#_Toc89078170)

[مقدمه 2](#_Toc89078171)

[ادله حجیت اطمینان 2](#_Toc89078172)

[دلیل اول؛ حکم عقل 2](#_Toc89078173)

[امکان سلب حجیت از اطمینان 2](#_Toc89078174)

[استدلال به حجیت ذاتیه اطمینان 3](#_Toc89078175)

[نظر اول؛ عدم حجیت ذاتیه لایتخلف 3](#_Toc89078176)

[نظر دوم؛ نظریه حق الطاعه 3](#_Toc89078177)

[نظر سوم؛ قول به تفصیل 4](#_Toc89078178)

[خلاصه نظریه استاد 7](#_Toc89078179)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ حجیت اطمینان

# ادله حجیت اطمینان

## دلیل اول: حکم عقل

گفته شد که در حجیت اطمینان اولین دلیل عبارت است از ادعای حکم عقل، به حجیت ذاتیه لایتخلف برای اطمینان در اینجا سخن ما این بود که در خود قطع هم ما حجیت ذاتیه را که می‌توانیم بپذیریم فقط به این معناست که برای قاطع مادام قاطعاً نمی‌شود دستوری داد که به قطع خود عمل نکن، لذا برای او حجت است و از منظر بیرونی هم می‌گوید با این آقا می‌شود یکی از این دو اقدام را انجام داد؛ یا قطع او را به هم ریخت یا اینکه راه خاص و شیوه خاصی را جزو موضوع تکلیف قرار داد به‌گونه‌ای که مثلاً مطلق قطع از آن خارج باشد یا قطع خاصی مثلاً قطع غیرمتعارف از آن خارج باشد.

## امکان سلب حجیت از اطمینان

اما در اطمینان هیچ مشکلی ندارد از بیرون هم می‌شود به شخص مطمئن گفت که شما این اطمینان برای شما حجت نیست می‌توان از او سلب حجیت کرد، سلب حجیت اطمینان از مطمئن امکان‌پذیر است خود او هم می‌تواند بفهمد می‌گوید من مطمئن هستم ولی مولا گفته است که این اطمینان اعتباری ندارد.

این نشان می‌دهد یک حجیت ذاتیه و لایتخلف در اینجا نیست اگر می‌خواهد حجیت پیدا بکند از طرق عقلایی راه‌های بعدی است. این یک مبحث بود که دیروز گفتیم

 مسئله دیگر در ذیل این دلیل اول این بود که کسانی گفته‌اند و می‌شود گفت به این‌که حجیت اطمینان بر فرضی هم که بگوییم حجت است این از باب اطمینان بما هو اطمینان نیست کما اینکه حجیت قطع هم از باب قطع بما هو قطع نیست برای اینکه ما مبنای حق الطاعه را قبول داریم و کسی که مبنای حق الطاعه را قبول داشته باشد خود احتمال را حجت و منجز و معذر می‌داند، و وقتی که احتمال تکلیف منجز هست دیگر نوبت به این نمی‌رسد که بگوییم قطع حجت آورد یا اطمینان آمد و حجت آورد. وجود و عدم قطع و اطمینان مثل هم و سِیّان است چرا؟ برای اینکه الشیء مستندٌ إلی اسبق علله؛ آن قبل از اینکه بحث قطع و اطمینان پیدا بشود احتمال حجت است و احتمال مسیطر بر قطع و اطمینان و ظن و شک است و حتی وهم است.

موضوع کسانی که قائل به حق الطاعه هستند، موضوع حجیت را و منجزیت و یا عامل حجیت و منجزیت را احتمال می‌دانند و احتمال هم با قطع است و هم با اطمینان و هم با ظن و هم با شک و هم با وهم، و لذا قبل از اینکه اسم قطع و اطمینان و امثال اینها بیاید چیزی حجت شده است آن احتمال که جنس اینها و مشترک بین همه اینهاست حجت شده است و باید به آن حجت تن داد و بود و نبود قطع، اطمینان و ظن و شک با هم مساوی است.

سؤال: احتمال با قطع چه جوری جمع می‌شود؟

جواب: برای اینکه احتمال قطع یعنی احتمال یک طرف هست صد در صد، احتمال به معنای عام را می‌گوییم. احتمال به معنای جنسی یعنی احتمال موافق، احتمال اینکه الان آفتاب دمیده است ممکن است صد در صد باشد، نود درصد باشد، پنجاه‌درصد باشد و سی درصد باشد احتمال عام که بین همه اینها مشترک است.

آن که منجز است احتمال است و این احتمال همه این چهار پنج صورت را می‌گیرد و اختصاص به قطع ندارد.

سؤال: بر فرض به حق الطاعه اینجا تخصصاً یا ... خارج است یعنی عقلا این اطمینان یا احتمال در مقابل اطمینان را اهتمام نمی‌کنند از این قاعده خارج است این در مقابل احتمالی است که می‌گوید از هفتاد درصد به پایین باشد

جواب : حق الطاعه که می‌گوید منجز است آن پایین‌ترین حد که می‌گوید منجز است یعنی بقیه همه آن را دارد و این حد در همه آن هست.

## استدلال به حجیت ذاتیه اطمینان

### نظر اول: عدم حجیت ذاتیه لایتخلف

بنابراین در بحث استدلال به حجیت ذاتیه و عقلیه برای اطمینان یک بحث اولی انجام دادیم و آن این بود که اینجا حجیت ذاتیه لایتخلف نیست برخلاف قطع که یک درجه‌ای در آن بود و اینجا نیست.

### نظر دوم: نظریه حق الطاعه

بحث دوم این بود که بر مبنای حق الطاعه کسانی که آن را قبول دارند فرموده‌اند که این حجیت قطع و اطمینان و احتمال، همه مشمول یک حجیتی است به نام حجیت احتمال که آن بیاید همه قطع و اطمینان امور ثانوی می‌شود که ارزشی ندارد، آنچه ارزش دارد تنجز بخشی احتمال است و اسبق العلل است که نوبت به اینها نمی‌رسد.

در مقابل آن فرمایش ما دو گفته داریم که حرف اول را دیروز گفتیم و آن اشکال مبنایی بود که دارد

یک نظریه که نظریه مشهور قدماست می‌گویند قبح عقاب بلا بیان حاکم است و حق الطاعه در کار نیست

نظر دوم کسانی است که حق الطاعه را می‌گویند که این یک حکم باط منجز قطعی در روابط عبید با موالی حقیقی است و قبح عقاب بلا بیان در کار نیست

### نظر سوم: قول به تفصیل

نظر سوم این بود که حق الطاعه در زمینه ارتباط عبید با موالی حقیقیه، قانون اولیه و اصلی است اما این قانون شأنی است و یک شرط دارد و مشروط به این است که مولای حقیقی در آن منزلت و مقام رفیع در همان منزلت رفیعه که ارقی المنازل است پسنده کند و همین را بگیرد.

اگر یک درجه خود را پایین آورد و روی لطف خود فضا را باز کرد اینجا عقل می‌گوید حق الطاعه به آن محکمی ندارم. پس ما حق الطاعه شأنی مشروط را قائلیم. این از لحاظ کبروی و از لحاظ صغروی هم میگوییم از مجموعه آنچه از شارع شنیدیم و دیده‌ایم می‌دانیم، برداشت ما این است که او از سر لطف خود آمده خود را در روابط متعارف عبید و موالی قرار داده است و اینجا قبح عقاب بلا بیان می‌آید.

سؤال: برداشت دوم به متشرعه مستند است اما به ...

جواب: به خیلی چیزها مستند است ؛ ارتکاز و متشرعه و مذاق شرع و استنباط از مجموعه روایات به همه آن چهار پنج تقریر و علل که گفتیم مستند است.

این برداشت که از آن می‌کنند حکم عقل را تغییر می‌دهد بالاخره این تفصیل است نه آن است نه این می‌باشد به یک معنا این حکم عقل را می‌گوییم حکم عقل منجز نهایی نیست یک شرطی در آن هست و لذا باید دید مولا چه جوری می‌خواهد رفتار کند و لذا به یک نحوی بین العقلی و شرعی است.

سؤال: به تعبیری مولای رحیم مقتضای او ...

جواب: مولایی که فقط از منظر قهاریت و هیمنه و احاطه بخواهد رفتار بکند و اعمال همان که **﴿أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّه﴾**‏[[1]](#footnote-1) هیچ چیزی نداریم و **﴿أَحْكَمُ الْحاكِمين﴾**‏[[2]](#footnote-2) و **﴿لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَل﴾**[[3]](#footnote-3)‏ این آیه را ببینید و آن مقام بالا، منجزیت احتمال است ولی این طرف را که می‌فرماید **﴿الرَّحْمنِ الرَّحيم﴾**‏[[4]](#footnote-4) **﴿رَحيمٌ وَدُود﴾**[[5]](#footnote-5)‏ و ... اینها را که با هم ببینید آن هیبت که فقط خوف ایجاد می‌کند دیگر نیست یک باب نجاتی باز کرده است که با دیدن می‌گوید قبح عقاب بلا بیان، این قدر سخت نیست.

این سخن ماست و چیز جدیدی است که بین کلمات علما نیست.

سؤال: این تعبیر می‌تواند درست باشد که این حرف عقلا هست ولی شرعاً نیست

جواب: حکم عقل به حق الطاعه مطلق نیست مشروط است که ببینی این مولای حقیقی چه طور می‌خواهد با تو رفتار کند و چه بابی را باز کرده است و چه جایگاهی خود را قرار داده است اگر در همان جایگاه واقعی خود که مولایی حقیقی است که احکم الحاکمین و بیده ملکوت کل شیء است، بله این حق الطاعه فعلی می‌شود ولی اگر یک راه دیگری باز کرده است که راه رجا و مهر و محبت و عفو گذشت و سهل و سمحه دانستن شریعت، اگر این راه را باز کرده است دیگر مشروط بود اینجا دیگر حق الطاعه نیست وقتی این نبود قبح عقاب بلا بیان می‌شود.

سؤال: به حکم عقل نمی‌تواند مشروط باشد

جواب: حکم مشروط یعنی در دو دایره هست حکم من در این دایره است یک حکم عقلی ممکن است صد قید داشته باشد.

حق الطاعه هست برای مولای حقیقی که خود را از آن مرتبه پایین‌تر نیاورده است این موضوع حکم حق الطاعه این است نه مطلق مولای حقیقی که مرحوم صدر و امثال اینها می‌فرمایند می‌گوییم مولای حقیقی است با این قید این حق الطاعه است.

اینجا قید اول است که مولای حقیقی است ولی مولای حقیقی که خود را پایین نیاورده باشد و بخواهد مر واقع را بخواهد عمل بکند نیست یک راه‌های سهلی هم باز کرده است اینجا حکم عقل منتفی شد آن نباشد قبح عقاب بلا بیان است.

هذا اولاً که مبنا درست نیست اما نکته مهم که در این ثانیاً است که این سخن محل مناقشه هست، کدام سخن؟ این‌که گفت چون منجزیت احتمال داریم دیگر نوبت به این نمی‌رسد که قطع و اطمینان منجز هستند احتمال که منجز است همه اینها را می‌گیرد و استناد به اسبق علل می‌شود و با آن دیگر برای اینها جایی باقی نمی‌ماند.

با این سخن می‌گوییم ثانیاً بر فرض اینکه حق الطاعه را بپذیریم درست نیست و قابل مناقشه است با این بیانی که می‌گوییم. این بیان واضح است و آن این است که شئ گفته شده است که مستند به اسبق علل است ولی این به معنای این نیست که علل متأخره هیچ است، و می‌شود مواردی را فرض کرد که یک امر به چند علت مترتبه مستند باشد

سخن ما این است که این علت‌ها مترتبه است اولاً اگر حق الطاعه را بپذیریم اولاً احتمال حجت است و منجز است برای عبد در برابر مولای حقیقی احتمال هم منجز است الا اینکه خود شارع بیاید گریبان را رها کند و الا احتمال منجز است و این احتمال هم در قطع است هم در اطمینان است و هم در ظن است و هم در شک و وهم.

اما همان عقل می‌گوید حساب قطع و اطمینان فرق دارد می‌گوید با اینکه من حق الطاعه می‌گویم ولی لو فرضنا که حق الطاعه نه، می‌گوییم قطع چه طوری؟ می‌گوید یک چیزی در قطع هست که در جای دیگر نیست و هیچ مانعی ندارد که دو علت در جایی جمع باشد یعنی حجیت و منجزیت قطع اولاً به خاطر اینکه مطلق الاحتمال منجز است و ثانیاً به خاطر ویژگی که در قطع است و آن درجه صددرصدی است به خاطر این یک ملاک دومی وجود دارد که منجزیت در آن هست و ملاک هم در این نشان می‌دهد که نمی‌شود به آن نه گفت این معلوم می‌شود چیزی اینجا هست که در مطلق احتمال نیست.

به صرف اینکه گفته شود در رتبه قبل یک علتی گفته است منجزیت و حجیت وجود دارد این مستلزم این نیست که بگوییم این علت منجزیت و حجیت نیست ما با قطع‌نظر از آن وقتی قطع را با ظن و با چیزهای دیگر مقایسه می‌کنیم می‌بینیم این خیلی برجسته است. به این سادگی نمی‌شود از آن گذشت

همه ملاک حجیت در این به نحو تام تمام وجود دارد فراتر از صرف احتمال، یعنی خود ویژگی صددرصدی یا حتی اطمینان، این ویژگی‌ها ولو احتمال منجز نباشد عقل می‌گوید اینها منجز است یا عقلا لااقل می‌گویند منجز است.

یک بار است که در این مصادیق بارز و تام ملاک همان ملاک عامه است میگوییم بروز بالاتر دارد یک بار است عقل یا عقلا می‌گویند این مصداق یک چیز ویژه خودش را دارد

چطور در عناوین عام و خاص که موضوع و متعلق احکام می‌شد می‌گفتیم دو تا سه تأکد دارد می‌آورد یک جایی می‌گوید اکرم المسلم، خطاب بعدی می‌گوید اکرم المؤمن، خطاب بعدی می‌گوید اکرم العالم، ما می‌گفتیم اکرم العالم یک حکم دارد ولو آن ملاک‌های قبلی نباشد این خود مستقلاً موضوعیت و مصلحتی را افاده می‌کند برای وجوب اکرام، منتها الان اینها جمع شد الان این آقا هم مسلمان است و هم مؤمن است و هم عالم، تأکُد پیدا می‌کند ولی این خطاب دو و سه نه اینکه مصداقی از آن را بیان می‌کند به‌عنوان ابرز المصادیق نه، بلکه می‌خواهد بگوید عالم بودن تمام ملاک است برای وجوب اکرام.

منتها در خارج می‌بینیم در مورد عالم قبل از اینکه به عالم برسیم یک ملاک‌های قبلی هم وجود دارد اینجا می‌گوییم احتمال منجز است مثل اکرم المؤمن است اما با قطع‌نظر از صرف احتمال این درجه خاصه منجزیت و حجیت دارد .

بله آن منجزیت با این منجزیت اندکاک پیدا می‌کنند و موجب حجیت تأکد منجزیت و حجیت می‌شود نه اینکه بگوییم این مسند به اسبق علل است و این علل بعدی هیچ، این علل بعدی خود مستقلاً ملاکیت دارد و مناطیت دارد.

ما می‌گوییم لو فرضنا به اینکه احتمال منجز نیست به هر دلیل به آن تردید کردیم فرض المحال لیس بمحال، فرض بگیریم احتمال منجز نیست، حالا که احتمال منجز نشد آیا قطع هم مثل آن منجز نیست؟ نه اینکه نمی‌گوید عقل

عقل می‌گوید اگر آن را کنار بگذاریم و تنزل بکنیم با قطع نمی‌شود آن معامله را کرد.

سؤال: یک مسئله دیگر اینکه مسلک حق الطاعه فقط تنجز را درست می‌کند تنزل را درست نمی‌کند ....

جواب : این هم شاهدی است که دایره وسیع‌تری را می‌شود اینجا درست کرد.

عده‌ای از آقایان گفتند وقتی گفته می‌شود حق الطاعه منجز است این گریبان ما را گرفته است بنابراین احتمال منجز است و تکلیف ساز است و باید قائل به اشتغال عقلی شد دیگر نوبت نمی‌رسد که بگوییم اطمینان و قطع حجت است یا نیست این هم مصداقی از آن هست و چیز اضافه‌ای نیست. ما می‌گوییم می‌تواند چیز اضافه‌ای باشد.

# خلاصه نظریه استاد

ما می‌خواهیم بگوییم در اینجا غیر از آن احتمالی که مشترک در همه اینهاست ، قطع و اطمینان به‌عنوان یک مصداق خاص حجیت و منجزیت و معذریت می‌آورد عین اکرم العالم و اکرم العالم المؤمن است

این مؤمن عالم اینجا نشسته است ، یک اکرم دارد یا دو اکرم دارد، می‌گوییم دو اکرم دارد به حیث اگر مؤمن به تنهایی صلاحیت صدور حکم اکرام نداشت می‌گفتیم اجتماع مؤمن عالم ملاکیت تامه دارد. هم مؤمن به تنهایی ملاکیت دارد و هم مؤمن عالم، به حیثی که اگر آن نبود این ملاکیت داشت به‌عنوان مصداق و اکمل مصادیق نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم این دو قید با هم یک موضوع جدید است.

احتمال منجز است و حجیت دارد احتمال صد در صد موضوع جدیدی است که حجیت می‌آورد. اینجا معذر هم هست این نشان می‌دهد بار اضافه‌ای هست که فراتر از اولی است

این دو حرف ماست که جدید و دقیق است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

1. - سوره فاطر، آیه 15. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره هود، آیه 45. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره انبیاء، آیه 23. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره حمد، آیه 3. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره هود، آیه 90. [↑](#footnote-ref-5)